

## وقتی گمان می بری در جای امنی؛ خطر را در نمی یابی!

پاسخ به چند پرسش کلیدی پیرامون

انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و تاکتیک حزب کمونیست انقلابی آمریکا

امید بهرنگ - 6 آبان 1399

یک هفته به انتخابات ریاست جمهوری آمریکا باقی مانده است. شاید این یکی از تاثیرگذارترین انتخابات طی چند دهه اخیر در جهان باشد که نقش تعیین کننده ای بر روندهای سیاسی آتی در جهان به ویژه مبارزه طبقاتی در آمریکا خواهد داشت. انتخاباتی که نتایج آن می تواند منجر به جنگ داخلی و اقدامات خشونت بار بی سابقه علیه مردم آمریکا گردد. اغلب تحلیل گران و فعالین سیاسی معتقدند که در صورتی که بایدها انتخاب شود ترامپ نتایج آن را نخواهد پذیرفت و به احتمال قوی بحران سیاسی جدی از نوامبر تا زمان تحویل کاخ سفید به رئیس جمهور جدید به وجود خواهد آمد. در این صورت دمکرات ها می خواهند از طریق ساز و کار قانونی ترامپ را وادار به قبول نتیجه انتخابات کنند که به دلیل تناسب قوای بین دمکرات ها و جمهوری خواهان در قوه قضائیه دورنمای آن بسیار ضعیف است. در عین حال دمکرات ها تلاش می کنند که بخشی از جمهوری خواهان را به سمت خود کشند و ترامپ را علیرغم عدم قبول نتایج به کناره گیری وادار کنند که تا حدی محتمل است. احتمال دیگر آن است که هیچ توافقی حاصل نشود و ترامپ و متحدانش با به میدان آوردن پایه های فاشیست مسلح و پیشبرد کودتا قدرت را قبضه کنند. حتی اگر ترامپ در اثر مقاومت های توده ای و مقاومت بخشی از پایه های دمکرات ها مجبور به کناره گیری شود، با پایه مسلح فعال حاضر در صحنه، تحرکات فاشیستی خود را دنبال می کند و کشمکش خونین را برای فاشیستی کردن بیشتر جامعه ادامه می دهد. بر پایه شواهد تاکتونی می توان گفت کودتای انتخاباتی محتمل ترین نتیجه این اوضاع خواهد بود. وضعیتی که خطرات بیشماری برای جنبش انقلابی کمونیستی و کلا مردم آمریکا و جهان در بردارد.

بر پایه این وضعیت باب آواکیان رهبر حزب کمونیست انقلابی آمریکا فراخوان داد که باید به هر طریقی که مناسب است جلوی به قدرت رسیدن ترامپ را گرفت. از نظر او رای دادن به بایدها جنبه ای بسیار فرعی و کناری در مبارزه علیه فاشیسم دارد. او بارها تاکید کرد که بایدها بهتر از ترامپ نیست و اگر به جای بایدها می شد به "دستگیره در" هم رای داد انتخاب بهتری بود، زیرا تاثیرات منفی اش کمتر بود. در عین حال او راه حل کسانی را که فکر می کنند صرفا از طریق رای دادن می توان جلوی قدرت یابی بیشتر فاشیسم در آمریکا را بگیرند، فاجعه بار خواند.

تا کنون برخوردهای متفاوتی از جانب نیروهای سیاسی ایرانی نسبت به فراخوان باب آواکیان و بطور کلی انتخابات در آمریکا صورت گرفته است. نیروهای سیاسی راست از قبیل سلطنت طلبان آشکارا مدافع ترامپ هستند و فکر می کنند او عرصه را بر جمهوری اسلامی تنگ تر خواهد کرد، در نتیجه شانس برای حضور آنان در صحنه سیاسی "براندازی" حاکمیت در ایران بیشتر خواهد شد. اما اکثریت نیروهای سیاسی دیگر صرفا از زاویه ناسیونالیسم تنگ نظرانه فقط روی تاثیرات این انتخابات بر رابطه آمریکا و جمهوری اسلامی حساسیت نشان داده اند. اغلب موضع گیری های دیگر جریانات سیاسی نشان می دهد که آنان خطری که کل بشریت را تهدید می کند، در نیافته اند. (1)

همان توهمی که اغلب مردم منجمله اکثریت نیروهای سیاسی (به ویژه نیروهای چپ) در زمان به قدرت رسیدن ترامپ داشته اند، به گونه ای دیگر در حال تکرار است. آن زمان کسی باور نمی کرد که ترامپ فاشیست است. تنها زمانی که خود ترامپ با رفتار و کردارش ثابت کرد که فاشیست درجه اولی است بسیاری به شیوه پراگماتیستی قبول کرده اند که او را به فاشیسم منتسب کنند. ناگفته نماند که به یمن تلاشهای تئوریک باب آوکیان که از زمان بوش پسر روند رو به اعتلا فاشیستی را در هیئت حاکم امریکا تحلیل کرد و همچنین تلاش فعالین سیاسی (مانند رفیوز فاشیسم و دیگر گروه های مترقی...) و برخی هنرمندان و آکادمیسین های روشن بین در آمریکا، این پیشروی سیاسی حاصل شده است.

اما توهمات این بار به گونه ای دیگر عمل می کند. اکثریت خطر را جدی نمی گیرند. علت ادامه این توهم آن است که این نیروها به لحاظ تئوریک درک صحیحی از فاشیسم و آنچه در امریکا می گذرد، ندارند. آنان منتظرند تا کوره های آدمسوزی و جنگ جهانی و سرکوب های خشن راه بیفتد تا باور کنند که ترامپ هیتلر و ترامپیسیم فاشیسم قرن بیست و یکم است. بسیاری تصور می کنند قدرت هیتلر از ابتدا نهادینه و تثبیت شده بود. حال آنکه زمانی که هیتلر در سال 1933 قدرت را بدست گرفت در پارلمان آلمان حتی اکثریت آرا را نداشت. به جرئت می توان گفت میزان قدرتی که جناح فاشیسم تا کنون در آمریکا به دست آورده از قدرت هیتلر (چه در سطح داخلی و چه در سطح بین المللی در طی سال های 1933 - 1928) به مراتب بیشتر است. اگر ترامپ مجدداً به قدرت دست یابد شاهد ظهور کابینه های فاشیستی بیشتر در اروپا و جنگ های امپریالیستی به مراتب مخربتر و دهشتناک تر و افزایش قدرت امثال طالبان و جمهوری اسلامی ها و فاشیست های فرشگردی در منطقه خاورمیانه خواهیم بود. باید در انتظار از دست رفتن بیشتر حقوق زنان، پناهندگان و مهاجران در اقصی نقاط جهان باشیم و ... کسانی که از دید ناسیونالیسم تنگ نظرانه به قضایا می نگرند نمی توانند این خطرات و اهمیت تاکتیک اتخاذ شده از جانب حزب کمونیست انقلابی آمریکا را دریابند.

پیش از این در مورد صحت سیاست تاکتیکی اتخاذ شده توسط این حزب از جوانب گوناگون نوشته ام. (2) لازم است دوباره بر جنبه اصلی این سیاست تاکید شود. بر خلاف تصور اغلب مخالفان، هسته و هدف مرکزی این سیاست تاکتیکی انتخاب بین بد و بدتر نیست. مساله دخالت گری سیاسی در ارتباط با یکی از مهمترین گسل هایی است که در مقطع کنونی در جامعه آمریکا شکل گرفته است. این گسل، تاریخ خود را دارد و ریشه هایش به جنگ داخلی آمریکا در قرن 19 بر می گردد. هر تحلیل درست یا نادرستی که از دلایل اقتصادی- سیاسی - ایدئولوژیکی فعال شدن این گسل در مقطع کنونی وجود داشته باشد (از تأثیرات بحران اقتصاد جهانی و تشدید رقابت میان قدرت های امپریالیستی تا افول هژمونی آمریکا در سطح جهانی یا تشدید نارضایتی مردم و ...)، نمی توان منکر این واقعیت عینی شد که امروزه کلیه تضادهای جامعه تا حد زیادی حول این گسل تمرکز یافته اند. درست است این گسل حاصل کشاکشی است که از و در میان بالایی ها آغاز شده و گسترش یافته اما تمامی گسل های دیگر درون جامعه آمریکا را تحت الشعاع خود قرار می دهد. به نوعی تبعیض های جنسیتی و نژادی و دیگر مطالبات اقتصادی اجتماعی اقشار و طبقات دیگر (که امروزه حول سیاستهای مربوط به چگونگی مقابله با ویروس کرونا متمرکز شده) به این گسل گره خورده اند. این مجموعه، جایگاه ویژه ای به انتخابات پیشروی آمریکا داده است. تاریخاً موضوع شرکت یا عدم شرکت در انتخابات آمریکا مسئله مهمی برای جنبش انقلابی و کمونیستی آمریکا نبوده و تحریم یا عدم تحریم انتخابات موضوعیتی در سیاست های احزاب انقلابی نداشته است. اما اوضاع به گونه ای رقم خورده که ضرورت دخالتگری سیاسی در این انتخابات پیشروی هر نیروی سیاسی جدی قرار گرفته است. پرسش این

است که چگونه و با چه سیاستی باید به این انتخابات برخورد کرد و آنرا در خدمت به جنبشی برای انقلاب بکار گرفت. پاسخ به این پرسش است که مختصات تاکتیک را تعیین می کند. از این زاویه آیا نیازی به بررسی شرایط مشخص هست یا خیر؟ آیا روند فاشیستی شدن در جامعه آمریکا و تضادهایی که در میان بالایی ها در این زمینه سربلند کرده واقعی اند یا غیر واقعی؟ چگونه باید این تضادها را درک کرد و از آن برای مرحله بعدی مبارزه و اهداف استراتژیک انقلابی بهره برداری کرد؟ آیا علی السویه است که فی المثل ترامپ با رای بالا انتخاب شود و با تکیه به مشروعیت کسب شده به راحتی به قلع و قمع مردم بپردازد یا اینکه مجبور شود "دبه در آورد" و نتایج انتخابات را ملغی کند؟ کدامیک از این دو حالت برای کشاندن تعداد بیشتری از مردم به مبارزه علیه فاشیسم در فرآیند انتخابات مناسب تر است و تناسب قوای مساعدتری را برای امر انقلاب ایجاد می کند؟ کمونیست واقعی و جدی کسی است که به طور عمیق با این پرسش های عملی و خاص درگیر شود و مواضعی اتخاذ کند که بازتاب صحیح واقعیت عینی باشد. بدون این کار راه برای تعبیر واقعیت هموار نمی شود و نمی توان خطرات را به فرصت های انقلابی بدل کرد و شرایط را برای ارتقا مبارزه و سطح آگاهی توده ها مساعدتر کرد.

در جنبش سیاسی ایران هستند کسانی که با آیه های حاضر و آماده و بدون ذره ای شناخت از صحنه مبارزه طبقاتی در آمریکا و داشتن حس مسئولیت انقلابی با هیاهو و جنجال ادعا می کنند که قضیه روشن است: "این انتخابات امپریالیستی است - همه کاندیداها از بورژوازی هستند و شرکت یا عدم شرکت در این انتخابات هیچ اهمیتی ندارد" مشکل این دسته فقط درماندگی در درک از واقعیت ها و کناره نشینی و ناتوانی در دخالتگری سیاسی نیست. مشکل آنان عدم درک ماهیت واقعی دیکتاتوری بورژوازی و تضادهای میان محتوی و ظاهر این دیکتاتوری طبقاتی تحت شرایط مختلف مبارزه طبقاتی است. آنان قادر به درک تفاوت کیفی میان ظاهر فاشیستی و ظاهر بورژوا دموکراتیک دیکتاتوری بورژوازی نیستند. بیشتر مدافع این نظریه مضر و ارتجاعی هستند که هر چه مردم بی حقوق تر شوند انقلابی تر می شوند. یا از موضع ناسیونالیسم ارتجاعی، به این در می غلتند که بگذار همان بلایی که سر مردم جهان به ویژه در کشورهای تحت سلطه می آید بر سر مردم آمریکا هم بیاید، بگذار آنان نیز مزه سرکوب و جنگ داخلی را بچشند، شاید انقلاب شود!! مواضعی که هیچ ربطی به انترناسیونالیسم پرولتری و انقلاب کمونیستی و تدارک آگاهانه آن ندارد.

متأسفانه بحث با این دسته موجب ارتقا درک افراد از مفهوم سیاست، استراتژی و تاکتیک انقلابی نمی شود. کار اصلی شان در سیاست در بهترین حالت کنار ایستادن و هو کردن دیگران است. نه قادر به کشف حقیقت و تشخیص درست از نادرست هستند، نه از انسجام تئوریک برخوردارند و نه از پرنسیپ اخلاق کمونیستی بهره ای برده اند. آنان با بدل کردن عدم شرکت در انتخابات به یک اصل "مارکسیستی" فقط کوتاه بینی سیاسی - نظری شان را به نمایش می گذارند.

مشکل اساسی این دسته، دکماتیسم بسیار شکننده ای است که ظاهر چپ دارد اما به راحتی می تواند چرخش به راست کند و دموکراسی بورژوایی را نهایت آمال و آرزوهای خویش قرار دهد. (3) آنان ناامیدی و تسلیم شدن شان به شرایط را به نیرویی نسبت می دهند که شجاعانه و خستگی ناپذیر و فعالانه درگیر کشاندن مردم به خیابان در راستای اهداف انقلابی است و رای به بایدن جزیی بسیار کم اهمیت و محدود - اما در حد خود لازم - از سیاست یا مانور تاکتیکی شان برای مقابله با انتخاب مجدد ترامپ و تکامل اوضاع سیاسی در فرآیند انتخابات است. اوضاعی که بیان مسائل بزرگتر تر و کشمکش گسترده تر درون هیئت حاکم و جامعه آمریکا است. به این معنا که بخشی از هیئت حاکم به جد خواهان فاشیستی کردن هر

چه بیشتر قوانین، نهادها و ساختارهای دولت در آمریکا - و البته در سطح جهان - است. حتی اگر بایدهم در این انتخابات پیروز شود بدون شک این کشمکش ادامه خواهد یافت.

برای انقلابیونی که به دنبال کشف حقیقت و درک عمیقتر از علم کمونیسم در زمینه تاکتیک و استراتژی انقلابی هستند، پاسخ به سه پرسش زیر مهم است.

آیا تعیین سیاست تاکتیکی به توان کمی حزب انقلابی وابسته است؟

چرا این سیاست تاکتیکی بیان انتخاب میان بد و بدتر نیست؟

آیا تاکید بر جلوگیری از انتخاب شخص ترامپ به معنای نفی انقلاب است؟

### **اتخاذ تاکتیک متکی بر واقعیت است نه کمیت!**

پرسیده می شود که تعداد و نفوذ حزب کمونیست انقلابی آمریکا چقدر است که بتواند چنین تاکتیکی را پیشنهاد دهد. درستی و نادرستی یک تاکتیک به کمیت حزب انقلابی وابسته نیست. بر پایه بزرگی و کوچکی یک حزب نمی توان درستی یا نادرستی تاکتیکی را تعیین کرد. خاستگاه تعیین مشی تاکتیکی همواره بررسی واقعیت عینی است. فاکتور ذهنی بدون خوانش درست از واقعیت های کلان سیاسی نمی تواند دخالتگری موثری سازمان دهد. درست است که موقعیت کمی و کیفی یک حزب انقلابی خود بخشی از واقعیت عینی به حساب می آید، اما وظایف سیاسی در هر مقطع از مبارزه طبقاتی توسط تعداد اعضا یا میزان نفوذ حزب انقلابی در میان توده ها تعیین نمی شود.

به قول زنده یاد سیامک زعیم کوچکی و قلت یک نیروی انقلابی بار انجام وظایف سیاسی را از دوش کسی بر نمی دارد. تنها بر شکل و طریق انجام آن وظایف تاثیر دارد. (4) این تاکید است بر گسست از انحرافات اکتونومیستی - تدریجگرایی. انحرافی سابقه دار که قادر به فهم رابطه درست میان کمیت و کیفیت و مهمتر از آن تبدیل کیفیت به کمیت نیست و به امکان گسست، جهش و وقایع غیر قابل انتظار و غیر قابل پیش بینی باور ندارد. در این شیوه تفکر جایی برای دخالت گری و اراده آگاهانه انسان ها وجود ندارد و سیاست همواره دنباله رو صرف اقتصاد بوده و تکامل اوضاع لزوما مسیر از قیل تعیین شده ای را طی می کند. حال آنکه دیوار چین عامل ذهنی را از عامل عینی جدا نکرده، این دو عامل مدام در هم تداخل کرده و به یک دیگر تبدیل می شوند و امکان جهش را فراهم می کنند. عامل ذهنی تا جایی که ریشه در پویش های مادی داشته باشد و به درستی آن را منعکس کند می تواند تاثیرات حیرت آوری بر اوضاع عینی و تکامل آن داشته باشد. به قول لنین «فعالیت انسان فعلیت بیرونی را دگرگون می کند و قطعیت آن را بر می اندازد.» بدون دخالت گری خلاقانه فاکتور ذهنی در اوضاع عینی یعنی بدون درک درست از ضرورت ها و پاسخ صحیح به آن برای یک نیروی کوچک آزادی عمل ببار نمی آید. بدون دخالتگری سیاسی فعال و اتخاذ تاکتیک های صحیح امکان جهش در توان کمی نیست و مهمتر از آن نمی توان وظیفه بزرگ بر دوش گرفت. برای "بزرگ شدن" بر پایه صحیح باید تاکتیک هایی داشت که به درستی بازتاب واقعیت عینی باشند. در تجربه حزب کمونیست انقلابی آمریکا نیز می توان مشاهده کرد که چگونه ضرورت مبارزه علیه فاشیسم و پیوند زدن آن با امر انقلاب موجب جهش در نیروهای کمی و قدرت نفوذ این حزب شد. و یا

بیشتر در دوران بوش پسر این حزب توانست با ابتکارات سیاسی چون "به نام ما نه" تظاهرات چند صد هزار نفره در مخالفت با حمله آمریکا به عراق سازمان دهد.

علاوه بر این، توان کمی و کیفی همواره امری نسبی است. برای مثال زمانی که لنین در فکر سازمان دادن قیام اکتبر بود توان کمی و کیفی حزب را می‌بایست در چارچوب تناسب قوای میان انقلاب و ضد انقلاب داخلی می‌سنجید. اما پس از کسب قدرت سیاسی چارچوب تعیین تناسب قوا و توان تغییر یافت. برای همین سیاست‌های دیگری لازم بود. منجمه در ابتدا پیشبرد سیاست صلح با امپریالیسم آلمان و از دست دادن خاک تا بتواند فرصتی برای سازماندهی ارتش سرخ انقلابی پیدا کند. اگر لنین در آن مقطع این سیاست را که متکی بر تحلیل درست از تضادهای درون قدرت‌های امپریالیستی و بلوک بندیهای سیاسی - نظامی درون جنگ جهانی اول بود پیش نمی‌برد، توانش در عمل افزایش نمی‌یافت. آن زمان هم کسانی بودند که لنین را متهم به خیانت به امر انقلاب جهانی - مشخصاً خیانت به انقلاب آلمان - کردند. تقریباً در موقعیتی مشابه مائو نیز زمانی که جنگ جهانی دوم به پایان رسید، علیرغم داشتن مناطق پایگاهی گسترده و ارتش سرخ نسبتاً قدرتمند مجبور شد در پاسخ به ضرورت‌های سیاسی آن مقطع به مذاکراتی با چانکایشک تن دهد تا بر توهم اقشار و طبقات میانی که به راه حل‌های مسالمت‌آمیز امید بسته بودند غلبه کند و بدین طریق تناسب قوا را به نفع خود بچرخاند و قادر شود تعرض استراتژیک را برای کسب قدرت سراسری سازمان دهد.

توجه صرف به کمیت و میزان نفوذ و تاثیرگذاری، توجه را از تشخیص درستی و نادرستی سیاست دور می‌کند و به "عمل‌گرایی" و "نتیجه‌گرایی" پا می‌دهد. طبق این منطق اگر سیاستی در عمل کار کرد و نتایج "مثبت و موثر و سودآوری" ببار آورد، درست است. حال آنکه در فعالیت سیاسی قبل از هر چیز و بیش از هر چیز باید "موضعی که درست است را اتخاذ کرد" سپس "کاری که درست است را انجام داد". نتایج عملی منتج از سیاست است نه برعکس. اول باید به امر سیاست پرداخت سپس نتایج عملی آن را مورد توجه قرار داد. نتایج می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد یا حتی به دلایلی تحت شرایط معین ناموفق باشد. درستی و نادرستی یک سیاست تاکتیکی منوط است به اینکه آیا حزب انقلابی توانسته واقعیت جاری را درست مورد مطالعه قرار دهد و در این مطالعه از تکامل یافته‌ترین ابزار شناخت و روش و رویکرد علمی - در اینجا مفاهیم تئوریک و رویکرد علم کمونیسم نوین - استفاده کرده یا خیر. در غیر اینصورت انقلابیون براحتی می‌توانند به دام امپریسم و نسبی‌گرایی و گیجی و سردرگمی در بغلندند. (5)

### رای دادن به بایدن به معنای انتخاب میان بد و بدتر نیست!

برخی‌ها فراخوان اول آگوست 2020 باب آواکیان را انتخابی میان بد و بدتر می‌دانند. تا جایی که به آن فراخوان بر می‌گردد، باب آواکیان از مردم می‌خواهد که هیچ توهمی نسبت به بایدن و نسبت به موثر بودن رای برای مقابله با فاشیسم نداشته باشند. این امر در تمامی تحلیل‌ها و استراتژی و خط‌مشی حزب کمونیست انقلابی آمریکا مشهود است. تحریف این امر نشانه فقدان صداقت و اخلاق انقلابی در میان برخی از منتقدین است. اما کماکان این پرسش طرح است که چرا این سیاست تاکتیکی انتخاب میان بد و بدتر نیست؟ و چرا قابل تعمیم به انتخابات دیگر (فی‌المثل شرکت در انتخابات جمهوری اسلامی) نیست؟ جدا از شرایط خاص و استثنایی که در انتخابات اخیر آمریکا به وجود آمده برای درک این تفاوت باید به

موضوع تقابل میان بخش های مختلف بورژوازی در هر دو کشور نیز توجه کرد. در انتخابات آمریکا جناحی از بورژوازی خواهان برقراری شکل فاشیستی به جای شکل بورژوا دمکراتیک دولت هستند. درست است که هر دو شکل بیان اعمال دیکتاتوری بورژوازی هستند و جدال میان این دو بخش اساساً بر سر چگونگی اداره جامعه و حفظ جامعه تحت نظام سرمایه داری، امپریالیستی است. اما برقراری شکل فاشیستی به معنا محدود کردن حقوق اولیه مردم (از جمله محدود کردن حق سقط جنین، محدود کردن حق رای سیاهان و نابودی بیشتر محیط زیست) خواهد بود. تثبیت و نهادینه شدن فاشیسم در آمریکا اوضاع را برای مردم جهان و روند انقلاب دشوارتر خواهد کرد. از این زاویه به شکست کشاندن رژیم فاشیستی ترامپ / پنس برای جنبش انقلابی حیاتی است و این امر "استفاده از هر طریق مناسب" در این شرایط خاص را به میدان می کشد.

اما هیچیک از انتخابات درون نظام جمهوری اسلامی از چنین جایگاه و خصلتی برخوردار نبوده است. در جمهوری اسلامی کشمکش های میان جناح های حکومتی در مورد اداره جامعه به گونه دیگری رقم می خورد. در جمهوری اسلامی همانند اغلب کشورهای تحت سلطه موضوع اختلاف در شیوه حکومت مداری با محتوی و شکل دیگری بروز می یابد. موضوع جدال فاشیسم با بورژوا دمکراسی نیست. زیرا همواره این قبیل حکومت ها با اعمال دیکتاتوری عریان و بی حقوقی مطلق اکثریت مردم جامعه را اداره می کنند. در برخی مقاطع، جناحی از حکومت گران خواهان کشیدن حجاب نازکی از دمکراسی بر این دیکتاتوری عریان فاشیستی و شبه فاشیستی هستند. مشاجره جناح ها بر سر ضرورت انجام این کار و "اندازه نازکی" این حجاب است. این نزاع ها با وجود اینکه به فریب کاری زیادی آغشته است اما به نوبه خود واقعی است و در مقطعی می تواند بسیار حاد شود و حتی وضعیت شکننده ای برای نظام به وجود آورد. اما اشتباه است که این مشاجرات تضاد میان بورژوا دمکراسی و فاشیسم قلمداد شود. یا آن گونه که در میان بخش های راست اپوزیسیون ایران رایج است تضاد میان اسلامیت و جمهوریت نام گذاری شود.

آنچه در تمامی انتخابات ها در نظام های بورژوایی مشترک و اساسی است، کمک به تولید و بازتولید نظام است. شرکت در انتخابات به توهمات از قبیل اصلاح پذیری نظام و "اعمال اراده مردم" از طریق انتخابات پا می دهد. به این معنا کمونیست ها همواره نقش، جایگاه و کارکرد انتخابات در نظام های سرمایه داری را افشا می کنند. اما این بدین معنا نیست که کمونیست ها تحت شرایط معین که - غالباً بندرت اتفاق می افتد - از این ابزار استفاده نکنند و یا در شرایطی که حقوق دمکراتیک مردم زیر سؤال می رود به دفاع از آن برنخیزند. حتی در چنین شرایطی مسئله محوری و پرسش اساسی این است که دفاع از دستاوردهای دمکراتیک در مقابل تعرض فاشیستی را چگونه و بر چه پایه ای باید به پیش برد که نسبت به دمکراسی بورژوایی توهم ایجاد نشود. این دغدغه دیرینه در جنبش کمونیستی فقط در آثار باب آواکیان پاسخ گرفت. هیچ کسی علمی تر از او نتوانسته مفهوم دمکراسی بورژوایی خاصاً دمکراسی آمریکایی (موسوم به دمکراسی جفرسونی) را در بدنه آثار خود به نقد کشد و دیدگاه های بورژوا دمکراتیک نسبت به کمونیسم را در جنبش بین المللی کمونیستی زیر پرسش برد.

**ترامپ مهره بی اراده "آنها" نیست!**

تقلیل‌گرایی و ساختارگرایی اقتصادی که در میان نیروهای چپ سابقه طولانی دارد، مانع از آن می‌شود که خطر رژیم ترامپ / پنس را دریابند. به واسطه این دیدگاه و متدلوژی نادرست اختلاف درون بورژوازی به تضاد منافع اقتصادی میان بخش‌های مختلف بورژوازی کاسته می‌شود و در همه حالت‌ها این ساختار اقتصادی است که تعیین‌کننده اختلاف‌های سیاسی درون حکومت‌ها است. با تکیه به این تقلیل‌گرایی و ساختارگرایی اقتصادی افرادی چون ترامپ (یا بایدن) مهره بی‌اراده این یا آن بخش بورژوازی قلمداد می‌شوند که بود و نبودشان فرق چندانی برای کارکرد دولت و تحولات سیاسی جامعه ندارد. هنوز هستند کسانی که شکاف میان جمهوری خواهان و دمکرات‌ها را به تضاد میان مجتمع‌های نفتی - نظامی یا میان بخش‌های مختلف سرمایه‌انحصاری ربط می‌دهند. با تکیه به این دیدگاه و متدلوژی غلط نمی‌توان دینامیک‌های واقعی سیستم سرمایه‌داری را درک کرد و مهمتر از آن مبارزه میان گرایش‌های ایدئولوژیک - سیاسی متفاوت درون دولت بورژوایی بر سر شیوه‌های حکومت‌مداری را دریافت. در این دیدگاه استقلال و خودمختاری نسبی روبنا از زیربنا نفی می‌شود و محرک‌های سیاسی فرهنگی و ایدئولوژیکی، بازتاب منفعل زیربنای اقتصادی قلمداد می‌شوند. ساختارگرایی اقتصادی به یک جانبه‌گرایی پا می‌دهد و مانع از آن می‌شود که نقش عامل یا عاملین سیاسی به درستی درک شود. مانع از آن می‌شود که نقش و تأثیر افراد و احزابی که جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک سیاسی متفاوتی دارند بر کارکردهای نظام سرمایه‌داری فهمیده شود. درست است که مارکس گفته "سرمایه دار، سرمایه شخصیت یافته است" اما مارکس همواره بر نقش و اراده سیاسی آنان (و به طور کلی اراده انسان‌ها) بر چگونگی روند تکامل سرمایه‌داری و مبارزه طبقاتی تأکید کرده است. این نقش و اراده سیاسی به نوبه خود می‌تواند سرمنشأ تغییرات مهم گردد.

باب آواکیان برای نخستین بار در تحلیلی که در سال 2004 از روند فاشیستی شکل گرفته درون هیئت حاکم آمریکا ارائه داد حقیقت مهمی را طرح کرد :

«چیزی به نام "آن‌ها" موجود نیست اما همه چیز دارای جهت مسلمی است ... طبقه حاکم منشعب است و این امر، موقتی نیست بلکه همیشگی است و از ماهیت سیستم سرمایه‌داری بر می‌خیزد. این طور نیست که یک گروه "یک دست" و واحد و تجزیه‌نشده بر جامعه حکومت می‌کند ... این نکته را باید خوب درک کنیم. گروه بندی‌های متفاوتی موجود هستند که هر یک تلاش می‌کنند "آن‌ها" یعنی گروه مسلط و تعیین‌کننده در طبقه حاکم و در نتیجه در کل جامعه شوند. اما یک "آن‌های" تکین نداریم.

برخی اوقات، بعضی افراد وقتی به این درک می‌رسند که منافع مالی نقش قدرتمندی در جامعه دارد، دست به تحلیل‌های تنگ‌نظرانه و اکونومیستی می‌زنند و رابطه مستقیم و مکانیکی میان منافع مالی و اقتصادی قدرتمند از یک طرف با تصمیم‌گیری‌های سیاسی از طرف دیگر برقرار می‌کنند. ما خودمان هم از این اشتباه‌ها کرده‌ایم. برخی اوقات حکومت کارهایی می‌کند که به لحاظ اقتصادی خیلی به نفع قدرتمندترین بیزنس‌ها نیست. زیرا به اعتقاد کسانی که تصمیم‌گیری می‌کنند، تصمیم‌هایی که گرفته‌اند به بهترین وجه به سیستمی که خدمتگزارش هستند خدمت می‌کند. حال با هر درکی که از سیستم و منافع آن دارند. بله سیستمی موجود است که در نهایت قوای محرکه اساسی و عمیق آن، چارچوب و مختصات تصمیم‌گیری‌های سیاسی را تعیین می‌کند. اما رابطه "یک به یک" میان منافع بیزنس و مالی از یک طرف و تصمیم‌گیری‌های سیاسی، از طرف دیگر موجود نیست. یک "طبقه سرمایه دار" همگونی که همه چیز را بر مبنای منافع اقتصادی همگونش تصمیم‌گیری می‌کند موجود نیست. چیزی به نام "آن‌ها" نداریم. کار به دستان سیاسی این سیستم با خودمختاری

نسبی عمل می کنند. بنابراین باید مسائل و حتی رخدادهای درون ساختارهای حاکمیت و محافل حاکم را دینامیک (پویانده) دید.» (6)

این حقیقت با به قدرت رسیدن ترامپ بیشتر خود را نشان داد. سیاست هایی که ترامپ در این دوره به پیش برد دینامیک خاصی به اوضاع سیاسی در سطح آمریکا و جهان بخشید که نمی توان تأثیراتش را بر قطب بندی های سیاسی درون هیئت حاکم و همچنین جامعه آمریکا نادیده انگاشت.

بدون درک دیالکتیکی فوق از رابطه میان "طبقه اقتصادی" و "کاربردستان سیاسی" نمی توان به استراتژی و تاکتیک های صحیح برای پیشبرد امر انقلاب دست یافت. عده ای به راحتی می توانند تحت عنوان اینکه "ساختارهای دموکراتیک و نهادینه شده دولت آمریکا" اجازه فاشیسم را نمی دهد، خطر ترامپ و ترامپیسیم را کم جلوه دهند. در مقابل عده ای دیگر نیز تحت عنوان "منافع اقتصادی مشترک" اساساً خطر را نادیده می انگارند. هر دو دسته با علی السویه دانستن راه حل های مختلفی که درون هیئت حاکم شکل گرفته، قادر به درک بحران سیاسی جاری و خطرات و فرصت های نهفته در آن نمی شوند. امری که حاصلی جز انفعال سیاسی دربر نخواهد داشت. تمام مسئله آن است که امروزه انقلاب در آمریکا و سرنگونی کلیت نظام سرمایه داری، امپریالیستی در این کشور به مبارزه علیه فاشیسم گره خورده است. بدون پیشبرد این مبارزه بر پایه مشی صحیح، انقلابی در کار نخواهد بود.

زمانی بلشویک ها در بحبوحه مبارزه علیه "دولت موقت بورژوائی" پس از انقلاب فوریه 1917، مجبور شدند که به مقابله فعال و عملی با کودتای نظامی یکی از ژنرال های تزاری به نام کورنلیف بپردازند که به سمت پایتخت لشکرکشی کرده بود. عده ای سیاست آنان را دفاع از دولت موقت قلمداد کردند اما استدلال آنان این بود که "نباید بگذاریم یوغ آهنین جایگزین یوغ چوبی شود زیرا در هم شکستن یوغ چوبی راحت تر از یوغ آهنین است."

\*\*\*\*\*

اوضاع حساسی در پیش است. در بطن این اوضاع شانس پیشروی انقلابی نیز موجود است. خطر می تواند به فرصت بدل شود. به ویژه آنکه حزب کمونیستی در آمریکا موجود است که مجدانه تلاش می کند در قلب هیولا، انقلاب کمونیستی را سازمان دهد. حزبی که مدام در پی آن بوده که به بهترین حد ممکن دینامیک های اوضاع را شناسایی و درک کند و بهترین روش و رویکرد ممکن را در کنکاش عمیق این دینامیک ها اتخاذ کند و واقعیت را با تمام پیچیدگی هایش کامل تر بفهمد تا بتواند وضعیت را در جهتی رادیکال و مثبت تغییر دهد. حزبی که امروزه امید و پیام آور انقلاب در آمریکا و جهان است و شایسته هر گونه کمک، همراهی و پشتیبانی.

#### منابع و توضیحات:

1 - برای مثال رجوع شود به مصاحبه تلویزیونی مصطفی صابر از حزب کمونیست کارگری ایران در مورد انتخابات آمریکا. ایشان با اتخاذ مواضع دو پهلو از یکسو می گویند شخصاً از ترامپ به عنوان یک آدم فاشیست خوشش نمی آید اما از سوی دیگر معتقد است از زاویه مبارزه علیه جمهوری اسلامی بهتر است کسی انتخاب شود که بیشتر به رژیم فشار آورد. همچنین رجوع شود مقاله ای به نام "انتخابات آمریکا! ترامپ یا بایدن؟ کجا باید ایستاد؟" درج شده در شماره 437 "جهان امروز" نشریه وابسته به حزب کمونیست ایران. در این مقاله اختلاف ترامپ و بایدن به رقابت میان کمپانی ها و انحصارات و اتخاذ سیاست



خارجی یک جانبه گرایی یا چند جانبه گرایی تقلیل می یابد. نویسنده هر چند ترامپ را نماینده فاشیسم قرن 21 می داند اما با یکی دانستن محتوی جدال های انتخاباتی در آمریکا با انتخابات ایران نشان می دهد که اهمیت جدال های درون هیئت حاکم امریکا و معانی اش برای مردم امریکا و جهان را در نمی یابد و بیشتر تمایل دارد صرفاً راسیسم و مک کارتیسم ترامپ را برجسته کند.

2- رجوع شود به مقاله ای تحت عنوان "نکاتی در مورد بیانیه اخیر باب آواکیان" - مرداد 1399 و همچنین مقاله "آن روی سکه انتخاب ترامپ" - نوامبر 2016 از امید بهرنگ

3- اغلب منتقدین باب آواکیان در واقع مخالف جمع بندی های علمی - انتقادی او از تجربه دیکتاتوری پرولتاریا در قرن بیستم هستند که در مرکز آن مفهوم سازی "هسته مستحکم با الاستیسیته بالا" قرار دارد. کسانی که اسیر تفکرات بورژوا دمکراتیک هستند این جمع بندی با مذاق شان سازگار نیست. این منتقدین با علم کردن موضوعی به نام "حزب را به جای طبقه نشانند" معتقدند که استالین و مانو دیکتاتوری حزب را جای دیکتاتوری طبقه نشانند و خود و حزب را عقل کل دانستند و به جای طبقه تصمیم گرفتند. تئوری قلابی "حزب را به جای طبقه نشانند" یک نظریه اکنومیستی - روبریونیستی رایج است. پیروان این نظر نه تنها قادر به درک تضادهای پایه ای جامعه سوسیالیستی به عنوان جامعه طبقاتی در حال گذار نیستند، بلکه از دریچه تنگ و محدود بورژوا دمکراسی به سوسیالیسم می نگرند. آنان ظاهراً از دیکتاتوری پرولتاریا دفاع می کنند. اما دیکتاتوری پرولتاریای آنان شیر بی یال و دم و اشکم است. تا زمانی که طبقه کارگر حزب پیشاهنگ کمونیستی خود را نداشته باشد به معنای واقعی به طبقه بدل نخواهد شد. تنها با کسب قدرت سیاسی تحت رهبری حزب است که طبقه کارگر به سوژه حقیقی تاریخ بدل می شود و قادر خواهد شد آگاهانه جامعه و جهان را در جهت رسیدن به کمونیسم تغییر دهد. طبقه بدون حزب (یا رهبری) اراده ای از خود ندارد. اعمال قدرت دولتی نیز تنها از طریق نمایندگان سیاسی طبقه یعنی حزب پیشاهنگ کمونیست میسر است. حزبی که به واقع نماینده تمامی گرایش های پیشرو در جامعه باشد و دولت را بر پایه خط مشی صحیح رهبری کند. همواره صحت خط حزب تعیین کننده است. به این معنا که حزب یا رهبری قادر شده دینامیک های جامعه و جهان را به درستی بشناسد یا خیر. از جمله این دینامیک ها درک صحیح از تضاد میان حزب و طبقه (به عبارت صحیحتر تضاد میان رهبری و توده ها) در جامعه سوسیالیستی است. تضادی که تنها از طریق تحول هر چه بیشتر جامعه در جهت محورهای طبقاتی، روابط تولیدی استثمارگرانه، روابط اجتماعی ستمگرانه و ایده های سنتی حافظ این روابط میسر است. تنها در این روند است که توده ها به معنای واقعی توانمند خواهند شد و تضاد رهبری و توده ها حل خواهد شد. هر چند جامعه کمونیستی نیز به نوعی نیازمند رهبری است که شکل و محتوای آن کیفیتاً متفاوت خواهد بود. کسانی که به ماتریالیسم مکانیکی و افکار بورژوا دمکراتیک آغشته باشند قادر به درک این نیستند که چرا در این روند نقش حزب با خط مشی صحیح کلیدی است.

برای آشنایی با افکار چنین منتقدینی خوانندگان می توانند به نوشته ای تحت عنوان "اپورتونیسم بی پرده" اثر بابک فرزام رجوع کنند. این نوشتار که در سایت آزادی بیان منتشر شده باب آواکیان را متهم به خیانت کرده است. نویسنده تحت عنوان اینکه امپریالیسم با دمکراسی سازگاری ندارد همه جناح های بورژوازی را فاشیست می داند. این تفکر نه تنها نشانی از واقعیت بر خود ندارد بلکه بیان درک نازل از دیکتاتوری طبقاتی و ایده آلیزه کردن دمکراسی عصر رقابت آزاد در مقابل عصر انحصار است.

4- رجوع شود به مقاله تاریخی " آیا هیچگاه نیرویی کوچک می تواند وظیفه ای بزرگ بر دوش گیرد؟ ". زنده یاد سیامک زعیب از بنیانگذاران و رهبران اتحادیه کمونیستهای ایران و طراح قیام سرداران در آمل بود. این مقاله در کتاب پرده نپرواز قابل دسترس است.

5 - در این زمینه رجوع شود به مقاله "در مورد بیانیه باب آواکیان درباره انتخابات" اثر جمعی از کمونیست های انقلابی افغانستان که به شدت به امپریسم و نسبی گرایی آغشته است. نویسندگان مقاله ضمن تأکید درست بر ابعاد گوناگون خطر فاشیسم، قانع نیستند که تاکتیک رأی به بایدن "موثر واقع شود" و فکر می کنند که "زیان های درازمدتی را می تواند برای جنبش به همراه داشته باشد" و "امید واهی به مردم می دهد." مبنای استدلال شان محاسبه "منافع و زیان" این تاکتیک و "کمیت" محدود حزب کمونیست انقلابی آمریکاست. توصیه آنان به دیگران این است که از "یک جانبه نگری و سیاه و سفید دیدن پدیده ها" دوری کنند و از "هرگونه برخوردهای دگم و دنباله روانه" احتراز کنند. معلوم نیست بررسی همه جانبه واقعیت عینی و پافشاری بر حقیقت کجای کار این محاسبات و نصایح قرار دارد. مقاله جمعی از کمونیست های انقلابی افغانستان در سایت آزادی بیان قابل دسترس است.

6 - رجوع شود مقاله ای از باب آواکیان به نام "چیزی به نام "آن ها" موجود نیست" - ۲۰۰۴

در ادامه مقاله آمده : «بله یک طبقه حاکم وجود دارد که مانند یک هسته مستحکم است. یعنی تحرک بسیار زیادی در درون آن موجود است. اما یک چیز یکدست موجود نیست. ... می توان و مفید است که از علامت اختصاری ها استفاده کنیم. اما این نوع "علامت اختصاری" ("آن ها") درست مانند "علامت اختصاری" های زیادی است که در عرصه علم و عرصه های دیگر وجود دارد یعنی می تواند به طرز تفکر غلط هم منتهی شود ... من قبلاً این تشبیه را کرده ام که وقتی یک فرد وارد ارگان های حکومتی می شود مثل این است که کنکور ورود به طبقه حاکم را می دهد اما این هم خصلت پوینده دارد. یعنی این طور نیست که یک خدای آمریکایی آن بالا نشسته و برای کاندیداهای مختلف نمره می دهد. مسئله خیلی دینامیک تر از این حرف ها است. من گاهی از قیاس استفاده می کنم تا جوانب مهمی از واقعیت را به مخاطب بفهمانم اما نباید واقعیت را به طور عامیانه به قیاس ها تقلیل داد. در کل نباید مسئله را برای خودمان عامیانه کنیم. ما باید پیچیدگی واقعیت را درک کنیم و بتوانیم همان طور که هست به دیگران هم بفهمانیم.»

آواکیان در مقاله ای دیگر به نام "راهی برای درک رویدادهای جاری" - ژوئن 2005 نیز تأکید می کند که «تضادهای بسیار حادی در جامعه و در درون طبقه حاکم وجود دارد که به طور کامل تحت کنترل هیچ کس نیست. ما با یک "کمیتة طبقه حاکم" روبرو نیستیم که همه آن بالا نشسته اند و شیر لوله های سیاسی را باز و بسته می کنند. البته کاربدستان سیاسی سعی می کنند این کار را بکنند اما دینامیک اساسی چیز دیگری است و نه کار این سیاسی کاران. نیروهای متفاوتی درون طبقه حاکم و به طور کل در جامعه هستند که با یکدیگر سر شاخ اند. این وضعیت فشار عظیمی بر روی انسجام کانونی که تا امروز وجود داشت می گذارد. آن ها در تلاش هستند تا از طریق نزاع های بسیار، مجدداً آن را حدادی کنند. ما با یک گروه بندی منسجم که کوشش می کند چنین کاری را انجام دهد مواجه نیستیم بلکه بر بستر این دوره گذار بزرگ که پتانسیل دارای بی نظمی های عظیم است، این گروه بندی ها تلاش می کنند از طریق نزاع و کشمکش یک مرکز و اجماع جدید حاکمیت را شکل دهند.» - این دو مقاله در سایت حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) قابل دسترس اند.